

# پوست پلنگ و دندان ببر!

احمد بشیری

«هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم، که مردم، در هر حال، آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می‌کنند، پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی، به این صورت در می‌آید، بزرگ‌ترین ضربت بر پیکر دین و مذهب، به سود مادی‌گری، وارد می‌شود»<sup>(۱)</sup>

چندی است که خواندن یک خبر کوتاه یک خطی، در یکی از روزنامه‌های شهر، افکار مرا، آشفته گردانیده و به گفته برو بچه‌های کوچه و خیابان سیم‌پیچی‌های مغزم را پاک به هم ریخته است و شب‌ها و روزها است که به این خبر کوتاه می‌اندیشم و هر دم، شگفت‌زده، از خودم می‌پرسم: چرا؟ چرا؟ چرا؟...

خبر، این است:

«بازداشت تدریجی ۱۰۰ روزنامه‌نگار و نویسنده، تکذیب شد»!

آری، از زبان معاون اول رئیس قوه قضاییه، خبر بازداشت تدریجی ۱۰۰ روزنامه‌نگار و نویسنده، تکذیب شده است. یعنی دیگر، این یکصد تن روزنامه‌نگار و نویسنده، که پیشتر گفته می‌شد، تدریجاً بازداشت خواهند شد، آزادند که: زندگی کنند... اصلاً بهتر است بقیه خبر را نیز، با یکدیگر مرور کنیم تا مطالب بیشتری دستگیرمان بشود: حیات جامعه - معاون اول رئیس قوه قضاییه، روز گذشته، در گفت‌وگو با خبرنگاران گفت: توقیف مطبوعات، نظر کلی قوه قضاییه نیست؛ بلکه این توقیف‌ها، مربوط به استنباط و برداشت قضات دادگاه مطبوعات، از قانون است.

حجت‌الاسلام هادی مروی گفت: دادگستری استان تهران، در توقیف مطبوعات، به قانونی استناد کرد که مورد اختلاف قضاة است.

وی اضافه کرد: قضاة محاکم مطبوعاتی، با برداشت و تفسیر از این قانون، مطبوعات را، توقیف موقت کرده‌اند که عده‌ای از قضاة، با

این تفسیر، از قانون، مخالف هستند.

معاون اول رئیس قوه قضاییه گفت: رئیس قوه قضاییه، بر رسیدگی سریع و حل مشکل و مشخص شدن وضعیت مطبوعات توقیف موقت شده، تأکید دارد و روند توقیف مطبوعات و روزنامه‌ها را، به مصلحت نمی‌داند.

وی اظهار داشت: بنابه گفته حجت‌الاسلام علیزاده رئیس دادگستری استان، به لحاظ مشکل در جمع کردن اعضای هیأت منصفه مطبوعات، محاکمه مطبوعاتی، دوبار در هفته، تشکیل می‌شود.

مروی تصریح کرد: با صحبت‌هایی که با رئیس دادگستری استان تهران شده، به زودی، از برخی روزنامه‌های توقیف شده، که تحقیقات مقدماتی آنها به پایان رسیده، رفع توقیف خواهد شد.

وی، همچنین، شایعه تهیه یک لیست بیش از یکصد نفری، از خبرنگاران و نویسندگان، و دستگیری تدریجی آنان، از سوی قوه قضاییه را، به شدت تکذیب کرد.<sup>(۲)</sup>

ملاحظه فرمودید؟ معاون اول رئیس قوه قضاییه، «شایعه تهیه یک لیست بیش از یکصد نفری» از اهالی شوربخت خاندان قلم، در این کشور را، تکذیب کرده است.

از مدت‌ها پیش، از زبان این و آن، جسته گریخته می‌شنیدم که قرار است در حدود دویست نفر از اهل قلم کشور را، بگیرند و زندانی کنند و گهگاه، برخی از دوستان و آشنایان، به تعریض و کنایه، از من می‌پرسیدند: «پس کی، شما را، درو خواهند کرد؟!» و من، که در این کشور، نه سر پیازم و نه ته چغندر، تعجب‌کنان از این‌که چرا مخاطب چنین پرسشی شده‌ام، به ناچار، با همان لحن که سخن را شنیده بودم، پاسخ می‌دادم: «هر وقت که وقتش برسد»!

راستش را بخواهید، من، تا خیر روزنامه را، به شرحی که خواندید، نخوانده بودم، هرگز باورم نمی‌شد که پرسش‌های گوشه‌دار دوستان و آشنایان، ریشه و پایه‌ئی داشته و به جایی بند باشد، و از همین روی، تا چنین سخنانی را

می‌شنیدم، می‌خندیدم و در دل، به حال گوینده ساده‌لوح و زودباور، افسوس می‌خوردم.

اما، از روزی که معاون اول رئیس قوه قضاییه، شایعه تهیه یک لیست بیش از یکصد نفری را، تکذیب کرده، تازه خیالاتی شده‌ام و ترس بزم داشته که پس خبر مبری بوده و گوشه و کنایه‌های دوستان، خیلی هم، بی حساب و کتاب هم نبوده است و این ضرب‌المثل معروف، پیوسته از ذهنم می‌گذرد که: تا نباشد چیزی‌کی، مردم نگویند چیزها!

خبر تکذیب زندانی شدن بیش از یکصد تن روزنامه‌نگار و نویسنده، گرچه در خای خودش، خبری است خوب و خوشحال‌کننده، اما راست می‌گویم که من، از خواندنش، شادمان نشدم که هیچ، دلم هم سخت گرفت.

از این‌که دریافتم شایع بوده است که قرار است بیش از یکصد تن از همگان و همگامان مرا، دستگیر و زندانی کنند، بُغضی سنگین و خفه‌کننده، گلویم را فشرد و حس کردم که چقدر، در وطن خودم، غریبم و بی‌اختیار، از خود پرسیدم آخر چرا باید نقشه حبس و زجر اهل قلم این کشور را بکشند که یک مقام قضایی، آن را تکذیب کند؟!

چرا عمر طاووس و دُرّاج کوتاه؟

چرا مار و کرکس، زید در درازی؟

هرگز هرگز، از دلم نگذشته است که‌ای کاش در کشور دیگری می‌زیستم و از غم و درد آسوده می‌بودم، بلکه همواره شادمانم که در این کشور اهورایی بسر می‌برم و خداوکیلی، از کسی و چیزی هم، بیش از دیگران، ناخشنود و گله‌مند نیستم، اما همواره، دلم پُر است از این آرزو که کاش، در همین دیار، زیر سقف کهنه‌ئی که دارم، همه شب‌ها، بی‌دغدغه و هراسی، سر بر بالین می‌نهادم و بامداد، با دلی آسوده و آرام، سر از بالین برمی‌داشتم:

گر بر فلکم دست بیدی چون یزدان

برداشتمی من، این فلک را، ز میان

وزنو، فلکی دگر، چنان ساختمی

کآزاده، به کام دل، رسیدی آسان<sup>(۳)</sup>

من، دقیقاً، پنجاه و دو سال است که عضو خانواده بزرگ مطبوعات این کشورم و همیشه به

خود می‌بالم که در این خانواده پشرف، تا توانسته‌ام فرزندی ناخلف نبوده‌ام و اگر در شرایط گوناگون و افت و خیزهای روزافزون خانواده، یاز شاطر به شمار نیامده‌ام، بار خاطر هم نگردیده‌ام.

خوب، کسی که بیش از نیم قرن عضو یک خانواده چند صد یا چند هزار نفری بوده باشد، طبعاً در گذرگاه ایام رویدادهای فراوانی را از سر گذرانیده که گاهی دیگران، موضوع آن رویدادها بوده‌اند و گاه خودش بوده است.

چنین است که من، هرگاه چشم بر هم می‌گذارم و تأمل ایام گذشته می‌کنم، یک صف دور و دراز، از حوادث خوب و بد، مربوط به خودم یا دیگران، که پنداری از ازل تا به ابد قد کشیده است، بر صفحه خاطر من نقش می‌بندد و از یاد آنها، گاه غمی سنگین، مانند پرده‌ئی سیاه و ستبر، سراسر وجودم را در خود می‌پیچاند و تقسم را به شماره می‌اندازد. و گاه، بی‌اختیار و از ته دل، صدای قهقهه‌ام، فضا را، پر می‌کند و در و دیوار را، می‌لرزاند!

صدای آرام و مرموز محرملی خان سانسورچی معروف را می‌شنوم که با لهجه مخلوطی از ترکی و فارسی، با جمله‌هایی مقطع و همیشه یک نواخت و قالبی، می‌گوید: «از شهربانی تلفیون کردن کی، درباره گرانی نان، چیزی ننویسید، خودحافظ» یا «از شهربانی تلفیون کردن کی، روزنامه شما، فعلاً در نیاد. خودحافظ» و...

صدای آمرانه «دکتر فروزین» مأمور سانسور ساواک را، می‌شنوم که می‌گوید: «مقالات خودتان را، حداکثر تا ساعت... امروز، به ساواک بفرستید» و یا: «ساعت... به ساختمان شماره... ساواک در خیابان... بروید سرهنگ... منتظر شما است. درباره مقاله... از شما توضیحاتی می‌خواهند» و...

و بعد...  
صدای متکبران و مغرورانه رئیس دفتر مخصوص آن سپهبد گردن کلفت و کنه‌شق، رئیس کل شهربانی را می‌شنوم که مرا، برای چاپ یک خبر، درباره فساد ناموسی یک افسر شهربانی، به شهربانی احضار می‌کند و اخطار می‌دهد که: «اگر نیابید، به فرموده تیمسار رئیس کل، جلو در اداره مجله‌تان مأمور می‌گذاریم که شما را از همانجا جلب کنند و بیاورند...!»

صدای خشم‌آلود آن سپهبد از خود راضی، رئیس کل ژاندارمری کشور را، می‌شنوم، که

خبر مجله را سردست گرفته و از دور نشانم می‌دهد و با هزار من فیس و ادا و هارت و پورت، عربده می‌کشد: «آیا این، چه خبر مهم بین‌المللی بوده که شما آن را، با حروف ۷۷ بالای صفحه مجله چاپ کرده و آبروی ژاندارمری کشور را برده‌اید؟» من، همین امروز می‌روم خدمت اعلیحضرت و به عرض‌شان می‌رسانم که...»

**اگر توقیف مطبوعات،  
نظر کلی قوه قضاییه  
نیست، پس معطلی  
دستگاه قضاییه برای  
چاره‌گری نهایی در کار  
مطبوعات از چیست؟**

البته این خبر غیرمهم از نظر تیمسار، خبر رفتن چند نفر دزد به اصطبل پاسگاه ژاندارمری یکی از روستاها و دزدیدن چهار رأس اسب، از آنجا و بعد، ربودن چند زن یا دختر از اهالی همان روستا و گریختن به کوه، بوده است.

باز هم و باز هم...  
ناچارم این را هم بنویسم که هیچ‌گاه، از این غول‌تشن بازی‌ها و قلدردمی‌های خداوندان زر و زور و تزویر، دست و دلم نمی‌لرزید و به هیاهوی آنان، بهایی نمی‌دادم و همیشه با خودم می‌گفتم زور قانون، از زور این پهلوان پنبه‌ها، بیشتر است و من، که به راه حق می‌روم و به حق می‌نویسم، در پناه قانون خواهم بود و گزندی نخواهم دید و چنین هم بود.

به دنبال مرور این خاطرات، بی‌درنگ از خودم می‌پرسم: راستی! محرملی خان کجا است؟ چه بر سر دکتر فروزین آمده است؟ فرجام آن تیمسار رئیس کل شهربانی چه شد؟ آن رئیس کل ژاندارمری کشور، حالا زنده است. یا مرده؟ و این آیات کتاب آسمانی، قرآن، به یادم می‌آید و بر خود، می‌لرزم:

کم ترکوا من جنات و عیون. و زروع و مقام کریم. و نعمة کانوا فیها فاکهین. کذالک و اورثناها قوماً آخرین فما بکت علیهم السماء

#### والارض و ماکانوا منظرین (۴)

(- بسا کسان، که واگذاشتند باغ‌ها و چشمه‌ها را، و کشتزارها و جای نیکو را، و نعمتی را که از آن برخوردار بودند. چنین شد و مرده ریگ آنان را، به دیگران دادیم. پس آسمان و زمین، بدان‌ها نگریست بی آن‌که زینهاری بیابند).

آن قصر، که با چرخ، می‌زد پهلوی

بر درگاه آن، شهان، نهادندی رو

دیدیم که برکنگراهش فاخته‌ای

بشسته و می‌گفت که: کورکوکور؟ (۵)

در این حال، به یادم می‌آید که، آن قلمی که پنجاه و دو سال پیش، لای انگستانم، جا خوش کرد، هنوز هم، همانجا، می‌چرخد و می‌نویسد و می‌نویسد و می‌نویسد و به دوات و قلم و نوشته سوگند (۶)، که سرگذشت قلم، همیشه و در همه جای جهان، همین بوده است و هست و خواهد بود و: «تا باد، چنین بادا».

باری، یکی از دل‌مشغولی‌های همیشگی من، این بوده و هست، که چرا اهل قلم دیار ما، روی آسایش و آسودگی نمی‌بینند و تا به یاد داریم، از روزگاران داستانی و باستانی تا امروز، قلم‌زن جماعت، در حالی که با جوهر مغز خود، پیرامونش را روشن و تابناک می‌گرداند، اما هیچ‌گاه زندگی خودش، روشنائی ندارد و در تاریک‌خانه غم و اندوه بسر می‌برد، چندانکه اگر بخواهیم از سرشناسان این قوم، امثال فردوسی توسی، مسعود سعد سلمان، عین‌القضاة همدانی و... نام بیاوریم، «مثنوی، هفتاد من کاغذ شود»!

در همین عصر و روزگار خودمان نیز، سیاهه نام قلمزنان مقتول، محروم، آواره، زندانی و... از شمار بیرون است:

هر قاضی، به زاویه‌ئی، گشته ممتهن

هر عالمی، به دایه‌ئی، گشته مبتلی (۷)

صادقانه می‌نویسم که دغدغه و دلهره‌ای را که در حال حاضر از عضویت در خانواده مطبوعات دارم، هرگز در گذشته نداشته‌ام و لرزشی که اکنون بر قلم افتاده است، با آنچه در گذشته داشتم، قابل مقایسه نیست!

آنچه در روزگار کنونی، بر اهل قلم می‌گذرد، داستانش با گذشته‌ها، فرق بسیار دارد.

در آن روزگاران، دست‌کم، حاکمیت‌ها، تکلیف اهل قلم را روشن می‌کردند و در هر دوره‌ئی، مثلاً یک نفر از اشیاء محرملی خان، بود که تلفنی یا حضوری، می‌گفت درباره این، بنویسید، درباره آن، ننویسید اما امروز،

هیچ کس، هیچ سخنی نمی گوید و نویسنده بی پناه، یک وقت به خود می آید و چشم باز می کند که با قانون مربوط به دیوانگان، چاقوکشان، قوادان، و... زیر پیگرد درآمده و پایش در چنان باتلاقی فرو رفته است که با هر جنبش آرامی، یک وجب، به مرگ حیثیت و اعتبار اجتماعی، نزدیک تر می شود!

سر و صدا و داد و فریاد هم بی فایده است چون: «چوچه راه، گربه، پس نخواهد داد» و چنگال بی شفقت قانون، چنان گریباتش را گرفته و چندان گلویش را می فشارد که اگر هفت جان داشته باشد، مگر یکی از آنها را، در ببرد!

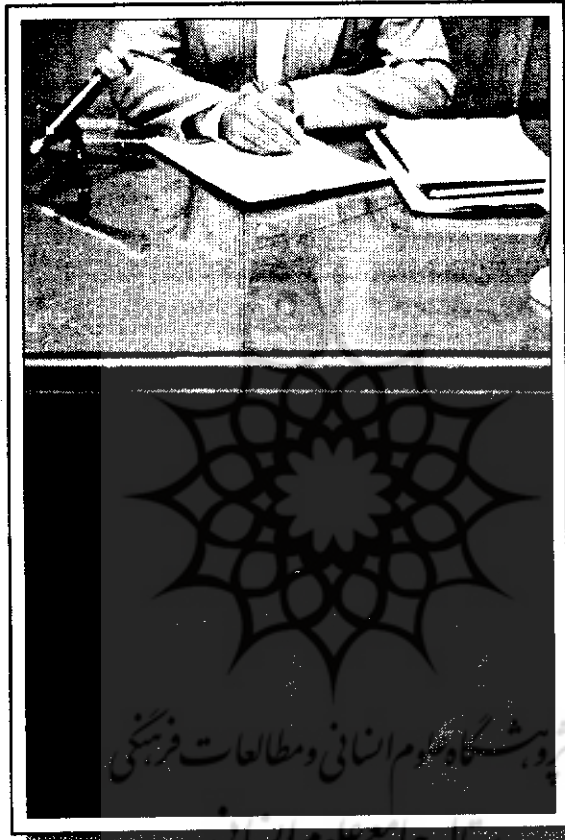
از روزی که ماجرای توقیف جراید و تعقیب نویسندگان کشور، در برنامه کار بخشی از دستگاه قضایی، قرار گرفته است، تمام حقوقدانان، همه صاحب نظران، جمیع خیرخواهان، لساناً، قلماً یا قدماً، هرچه توانسته اند گفته و نوشته و تلاش کرده اند که مگر دل کار بدستان قانون را، نرم کنند و گشایشی در کار بگیرند و بینندهای مطبوعاتی پدید آورند، اما بدبختانه هیچ اندرز و اندازی، کارگر نیفتاده است و «حقه مهر، بدان مهر و نشان است که بود»!

آنچه در خور نگرش است این است که نه جرم مطبوعاتی تازه کشف یا ابداع شده است و نه پیگرد قانونی و کیفر اهالی مطبوعات، امری بی سابقه است و در این زمانه، باب روز شده است و نه کسی خواهان این است که اگر یک نویسنده یا خبرنگار، دست به کاری گناه آلود زد، زیر پیگرد قانونی در نیاید و کیفر گناهی را که کرده است، نبیند. بلکه همه، یا در نظر گرفتن همه بدیهیات یاد شده، خواهان اینند که دستگاه قضایی کشور، روشی متین و سنجیده پیش بگیرد و حد اعتدال و احترام را، نسبت به اهل قلم کشور نگهدارد و در این راه، چنان گام بردارد که هم از لغزش های بسیار برکنار بماند و هم در انظار آشنا و بیگانه، قداست و حرمت خود را، آن چنان که سزاواری دارد، نگهدارد.

گفت: «ره چنان رو، که ره روان رفتند.»

از زمانی که روزنامه و روزنامه نگاری در این کشور، متداول و رایج شده است، هرگاه در گفتار و رفتار و نوشتار روزنامه نگاران، خطایی بوده است، به جز در روزگار استبداد سیاه، که آن هم بسیار طولانی نبود، دستگاه قضایی، با آهنکی سلیمانیه و معتدل، با خاطیان برخورد کرده و آنها را به کیفرهایی که سزاوارشان بوده اند رسانده و کمتر پیش آمده است که جامعه نویسندگان و

روزنامه نگاران، از رفتار و کردار دادگاه به خشم و ستوه آمده باشند و با آن که به هر روی، تحمل کیفر، از هر قبیل که باشد، امری ناخوشایند است، ولی روزنامه نگاران، چون به دستگاه قضاییه، اگر اعتماد کامل نداشته اند، یکسره بدبین هم نبوده اند، به مجازات های تعیین شده اعتراضی نکرده اند.



اگر «توقیف مطبوعات، نظر کلی قوه قضاییه نیست» پس معطلی دستگاه قضاییه برای چاره گری نهایی در کار مطبوعات، از چیست؟

اما امروز، دستگاه قضاییه، با اهل قلم کشور، چنان رفتاری در پیش گرفته است که بدبینی بیشترین شمار مردم را برانگیخته است؛ آن چنانکه اذهان و افکار عمومی، در پاره های و درباره برخی پرونده های کیفری، که رسیدگی به آنها، صرفاً وظیفه و در صلاحیت دستگاه قضاییه است، روا می دارند و این را، آشکارا، به زبان و قلم می آورند که بهتر است به جای دستگاه قضاییه، دستگاه های غیرمسئول وارد عرصه شوند و کار رسیدگی پرونده ها را، برعهده بگیرند تا اصول بی طرفی مخدوش نگردد و حق کسی پایمال نشود! مثال: پرونده های حجازریان،

قتل های زنجیره ای دانشگاه تهران و... ناگفته آشکار است که هرگاه افکار عمومی اجتماع، صلاحیت دستگاهی را، درباره کاری که به او مربوط است، نفی کند و یا به اصطلاح زیر سؤال ببرد، ناقوس مرگ آن دستگاه، به صدا درآمده است زیرا که هیچ دستگاهی، نمی تواند خود را از مقبولیت افکار عمومی مردم خود، بی نیاز بداند و در صورت مردود شدن از نظر مردم، باز هم، برای خود قائل به مشروعیت باشد.

در بیشترین مواقعی که روزنامه نگاران و نویسندگان کشور، زیر پیگرد قانونی درآمده اند، گناه بزرگ آنان، نشر اکاذیب یا تشویش اذهان عمومی بوده است ولی در عمل، رفتاری که با این اشخاص شده است، گناه آنان را، به مراتب بزرگ تر و مهم تر از آنچه گذشت، در اذهان مردم، جلوه گر ساخته است. در این باره، مروری به قوانین موضوعه کشور، روشنگر است:

الف - قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری: ماده ۱۱۲ - احضار متهم، به وسیله احضار نامه به عمل می آید. احضار نامه در دو نسخه فرستاده می شود. یک نسخه را متهم گرفته و نسخه دیگر را امضاء کرده به مأمور احضار رد می کند.

ماده ۱۱۸ - قاضی می تواند در موارد زیر، بدون این که بدو احضاریه فرستاده باشد، دستور جلب متهم را، صادر نماید: الف - در جرایمی که مجازات قانونی آنها، قصاص، اعدام و قطع عضو می باشد. ب - متهمینی که محل اقامت یا شغل و کسب آنها، معین نبوده و اقدامات قاضی، برای دستیابی به متهم، به نتیجه نرسیده باشد. ماده ۱۲۱ - جلب، به استثنای موارد فوری، باید در روز به عمل آید. ماده ۱۲۲ - در صورتی که متهم غایب باشد، برگ جلب در اختیار ضابطین

دادگستری قرار می‌گیرد تا هر جا متهم را یافتند، جلب و تحویل مقام قضایی نمایند...

ماده ۱۲۴ - قاضی نباید کسی را احضار یا جلب کند، مگر این‌که دلایل کافی، برای احضار یا جلب، موجود باشد.

ماده ۱۳۲ - به منظور دسترسی به متهم و حضور به موقع وی، در موارد لزوم و جلوگیری از فرار یا پنهان شدن یا تبانی با دیگری، قاضی مکلف است پس از تفهیم اتهام به وی، یکی از قرارهای تأمین کیفری زیر را، صادر نماید:

۱- التزام به حضور با قول شرف

۲- التزام به حضور با تعیین وجه التزام تا ختم محاکمه و اجرای حکم و در صورت استتکاف، تبدیل به وجه‌الکفاله

۳- اخذ کفیل یا وجه‌الکفاله

۴- اخذ وثیقه، اعم از وجه نقد یا ضمانت‌نامه بانکی، یا مال منقول و غیرمنقول.  
۵- بازداشت موقت با رعایت شرایط مقرر در این قانون...

ماده ۱۳۴ - تأمین باید با اهمیت جرم و شدت مجازات و دلایل و اسباب اتهام و احتمال فرار متهم و از بین رفتن آثار جرم و سابقه متهم و وضعیت مزاج و سن و حیثیت او، متناسب باشد.

ب - قانون مجازات اسلامی:

ماده ۵۱۱ - هرکس به قصد برهم زدن امنیت کشور و تشویش اذهان عمومی، تهدید به بمب‌گذاری هواپیما، کشتی و وسایل نقلیه عمومی نماید، یا ادعا نماید وسایل مزبور، بمب‌گذاری شده است، علاوه بر جبران خسارات وارده به دولت و اشخاص، به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می‌گردد.

ماده ۶۹۸ - هرکس به قصد اضرار به غیر، یا تشویش اذهان عمومی، یا مقامات رسمی، به وسیله نامه یا شکوائیه یا مراسلات یا عرایض یا گزارش یا توزیع هرگونه اوراق چاپی یا خطی، با امضاء یا بدون امضاء، اکاذیبی را، اظهار نماید یا با همان مقاصد، اعمالی را، برخلاف حقیقت، رأساً، یا به عنوان نقل قول، به شخص حقیقی یا حقوقی، یا مقامات رسمی، تصریحاً یا تلویحاً نسبت دهد، اعم از این‌که از طریق مزبور، به نحوی از انحاء، ضرر مادی یا معنوی، به غیر، وارد شود یا نه، علاوه بر اعاده حیثیت، در صورت امکان، باید، به حبس از دو ماه تا دو سال و یا شلاق تا (۷۴) ضربه، محکوم شود.

## بهبادهایی که دستاورز تجدید و توقیف مطبوعات شده، واقعاً خفیه بار و خردکننده است

اکنون که حدود و ثغور قانونی تعقیب و مجازات جرایم روشن گردید، ببینیم رفتار کار بدستان دستگاه قضاییه، با گناهان برشمرده شده برای نویسندگان کشور، با موازین قانونی تطابق دارد یا نه؟

قبلاً متذکر شد که هرکس مرتکب گناهی شود، باید به کیفر قانونی آن گناه برسد، اکنون هم، بر همان عقیده پافشاری می‌کنیم ولی مطلبی که باقی می‌ماند، سخت‌گیری خارج از ضابطه دستگاه قضایی، با نویسندگانی است که زیر پیگرد قانونی درآمده‌اند.

این سخت‌گیری‌ها، برپایه اظهارات همان نویسندگان یا وکلاء آنان، عموماً به این شرح است:

- ۱- احضار یا جلب بی‌مقدمه یا غافل‌گیرانه.
- ۲- درخواست تأمین بسیار سنگین و نامناسب.
- ۳- تمهید مقدمات تحقیرکننده و تزدیلی برای تجدید و توقیف مطبوعات.

- ۱- بارها از زبان متهمان مطبوعاتی یا وکلاء آنها شنیده یا خوانده‌ایم که آنها را:  
الف - بی‌مقدمه و تلفنی، احضار کرده‌اند.  
ب - بی‌آن‌که قبلاً احضار شده یا برگه احضاریه‌تی دریافت کرده باشند، جلب کرده‌اند.  
ب - تلفنی یا کتبی، با عناوین دیگری مانند گواه یا مطلع فراخوانده، پس از حضور، به عنوان متهم جلب یا بازداشت کرده‌اند.

ما، از درون پرونده این کسان، آگاهی نداریم و از آنجا که هنوز، به درستی کار دستگاه قضائیه و قضاة دستگاه، خوشبین هستیم، قبلاً امیدواریم این خبرها، نادرست و ناشی از خشم یا سوء

تفاهم گویندگان مطالب باشد. اما اگر چنین بوده و این‌گونه رفتارها، از قضاة مسئول پرونده‌های مطبوعاتی صادر شده باشد، باید گفت که قاضی مربوط، از وظیفه خود تجاوز کرده و مرتکب تخلف قضایی شده است و تکلیف دادسرای انتظامی قضاة است که به شکایت از این‌گونه قضاة رسیدگی و به نحوی مقتضی تصمیم‌گیری کند تا موجبات ارتکاب تخلف از میان برود.

۲- یکی از مسائلی که در امور کیفری همیشه محل بحث و مناقشه بوده است و قضاة فراوانی، به علت توجه نکردن به موازین قانونی، دچار دردهای فراوان شده‌اند، «گرفتن تأمین نامتناسب» از متهمان بوده است.

گرفتن تأمین متناسب از متهم، یکی از کارهای دقیق و ظریف قاضی درخواست‌کننده تأمین است که اگر در کار خود، غفلت یا کم‌گیری کند، ممکن است به علت گرفتن تأمین نامتناسب و معمولاً سنگین، از نظر انتظامی، تا حد انفصال موقت از خدمت محکوم شود.

درباره این‌که تأمین متناسب چیست؟ نظریه‌های گوناگونی اظهار شده است و عموماً تشخیص آن را، برعهده شخص قاضی تأمین گیرنده گذاشته‌اند، یعنی شخصی قاضی است که باید تشخیص بدهد چه تأمینی باید از متهم بخواهد.

اما، باید دانست که رسیدن به محدوده این تشخیص، برای قاضی، خیلی هم ساده و آسان نیست و همه مشکلات از همین تشخیص قاضی پدید آمده است و می‌آید. از جمله، قاضی، نمی‌تواند از متهم، تأمین کمتر یا بیشتر بگیرد یعنی قرار تأمین اگر سبک‌تر یا سنگین‌تر از حد لازم باشد، در هر دو صورت، قاضی، متخلف شناخته می‌شود.

یکی از ضوابط کلی گرفتن تأمین متناسب، این است که تأمین نباید از سه برابر ارزش مادی مسئولیت متهم، بیشتر یا کمتر باشد مثلاً اگر متهمی به گناه کلاهبرداری از کسی، به مبلغ یکصد هزار ریال زیر پیگرد درآمده است، تأمینی که از او خواسته می‌شود، معمولاً نباید کمتر از یکصد هزار و بیشتر از سیصد هزار ریال باشد مگر این‌که در پرونده اوضاع و احوال دیگری به نظر قاضی برسد که او، با استدلال لازم، از ضابطه یاد شده عدول یا تجاوز کند.

با این مقدمات، دریافت کلی صاحب‌نظران قضایی و دارندگان تجربه در امور کیفری، از تأمین‌های دریافتی از نویسندگان زیر پیگرد درآمده، این است که با توجه به مجازات‌هایی

که قانوناً برای گناهان آنها پیش‌بینی شده است، تأمین‌های خواسته شده، سنگین و نامتناسب است.

این نکته شایان ذکر است که فلسفه وجودی گرفتن تأمین، حصول این اطمینان برای قاضی است که هرگاه حضور متهم در پیشگاه دادگاه ضروری شود، دسترسی به او، به سادگی میسر گردد.

با این تعریف، گرفتن تأمین از متهم، نباید حالت گروگان‌گیری و دام‌افکنی داشته باشد. نویسنده‌ئی که به گناه نشر اکاذیب زیر پیگردی درآمده است، نامش معلوم، کارش مشخص، اثر قلمی‌اش موجود، محل کار و نشانی‌اش معین و تمام جهات و عواملی که برای دسترسی به او ضرورت دارد، محرز است و موجبات تبانی یا فرارش از حضور در دادگاه نیز، عقلاً معدوم و منتفی است، و حداکثر مجازاتی که نهایتاً و قانوناً، برای او بریده خواهد شد، از یک یا دو سال حبس و چند ضربه شلاق یا پرداخت جریمه قانونی، بیشتر نخواهد بود، پس چرا قاضی دادگاه از فرار او می‌ترسد که برایش قرار تأمین سنگین و توانفرسا و با دست‌بالا، قرار بازداشت موقت صادر می‌کند؟

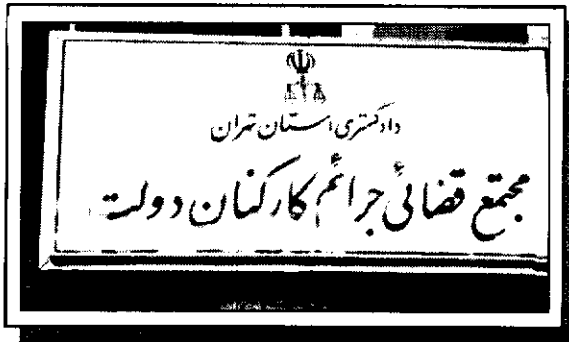
نویسنده، اگر شرف و شجاعت و صداقت این را نداشته باشد که به پای لرز خربزه‌ئی که خورده است بنشیند و مکافات قلمی را که زده است، تحمل کند، دیگر نویسنده و روزنامه‌نگار نیست و اگر تلقی قاضی از چنین کسی، یک فرد لایبالی و سست عنصر باشد که یقین کند اگر او، حتی با قرار تأمین التزام به قول شرف یا وجه‌التزام آزاد شود، حتماً قرار را بر قرار ترجیح خواهد داد، بهتر است عنوان نویسنده و عضو خانواده مطبوعات را، به این شخص ندهد و خودش را از دردسر فراوان وارهاند.

حقیقت و واقعیت قضیه این است که زندگی نویسنده‌ئی و روزنامه‌نگاری، این خصوصیت را به انسان می‌دهد که او، فراتر از ترس، قرار می‌گیرد. نمونه ساده‌اش تعداد قابل ملاحظه خبرنگاران و نویسندگانی است که هر سال، در راه انجام وظیفه مقدس خودشان، جان از کف می‌دهند. بنابراین قضاة رسیدگی‌کننده به پرونده اعضای خانواده مطبوعات، برای گرفتن تأمین سبک ولی متناسب از آنها، دغدغه خاطر و واژه‌ئی نداشته باشند اما اگر خواستن تأمین از این گروه، صرفاً برای به بند کشانیدن و کشتن شخصیت آنان باشد، هرچه سنگین‌تر، بهتر!

۳- برابر اصول و ضوابط قضایی و فحوی

قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری:

اولاً - کسی که به پیشگاه دستگاه قانونی فرا خوانده می‌شود باید قبلاً بداند او را، با چه عنوانی و چرا خواسته‌اند.



این موضوع هم که بگیر و ببند روزنامه‌نگاران و اهل قلم و توقیف مطبوعات در «مجمع قضایی جرائم کارکنان دولت» انجام می‌گیرد، جای تأمل دارد!

عناوینی که یک نفر، با آنها، به مرجع قانونی فرا خوانده می‌شود، معمولاً خواهان - خواننده - شاکی - متهم - گواه یا مطلع است و هرکدام از آنها، باید مشخصاً در برهه‌ی اخطاریه یا احضاریه قید و نتیجه‌ی نیامدن شخص فراخوانده شده نیز، به او یادآوری شود.

از سوی دیگر، فاصله‌ی زمان دریافت اخطاریه یا احضاریه تا حضور در پیشگاه مرجع قانونی، معمولاً نباید از سه روز کمتر باشد مگر در امور کیفری و در مواردی خاص و استثنایی که ممکن است فاصله‌ی کمتری در نظر گرفته و یا شخص مورد نظر تلفنی احضار شود.

با نگرش به توضیحات بالا، به نظر اکثر کارشناسان قضایی، در امور کیفری، قاضی مجاز نیست کسی را به نام مطلع احضار و پس از حضور، به او تفهیم اتهام و برایش قرار تأمین صادر کند و تا جایی که به یاد دارم، در گذشته، بازپرس‌های پای‌بند به اصول قضایی، اگر کسی را به عنوان مطلع احضار می‌کردند و در اثر تحقیقات موجبات تفهیم اتهام به او فراهم می‌شد، ضمن تذکر دادن این موضوع، اگر شخص مورد نظر، درخواست مهلت برای تدارک دفاع می‌کرد، بازپرس متعرض او نمی‌شد و بار دیگر، برابر ضوابط آئین دادرسی کیفری، به نام متهم و با در نظر گرفتن مهلت قانونی، احضارش می‌کرد. با این کیفیت اگر قاضی دادگاهی، دقایق و موازین یاد شده را، مراعات نکند، مرتکب تخلف قضایی شده است. «تو، خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!»

۳- تمهید مقدمات تحقیرکننده و تزدیلی، برای توقیف و تحدید مطبوعات:

در گذشته، هرگاه از مطالب نشریه‌ئی شکایت کیفری می‌شد، پس از رسیدگی‌های مقدماتی در دادسرا و صدور کیفرخواست برای مدیر مسئول و رفتن پرونده به دادگاه، تا زمانی که رأی دادگاه صادر نشده بود، انتشار آن نشریه متوقف می‌ماند و البته نشریه توقیف شده، می‌توانست با عنوان دیگری، منتشر گردد.

اما امروز، ظاهراً همه ضوابط و قواعد پیشین به هم ریخته است و توقیف مطبوعات که معروف است به توقیف موقت، رواج کامل یافته است

چندانکه گویا دستگاه قضاییه، حق دارد که حتی پیش از طرح شکایت از نشریه‌ئی، از انتشار آن جلوگیری کند و نمونه‌های این‌گونه جریاید که پیش از اعلام شکایت کیفری، توقیف و ممنوع‌الانتشار گردیده‌اند، کم نیست.

این مشکل، در جای خودش، شاید قابل تحمل باشد ولی، دستاویزی که کار بدستان قوه قضاییه برای تحدید و توقیف مطبوعات یافته‌اند، واقعاً خفت‌بار و خردکننده است!

چهل سال پیش، آن وزیر دادگستری و استاد درس آئین دادرسی کیفری دانشکده حقوق دانشگاه تهران، هنگامی که لایحه قانون اقدامات تأمینی را، به مجلس شورای ملی می‌سپرد، در میان یک میلیون احتمال، حتی یک احتمال، به دلش راه نمی‌یافت که روز و روزگاری، از قانونی که برای جمع‌آوری ولگردان، روسپیان، قوادان، دیوانگان، چاقوکشان، مواد فروشان حرفه‌ئی و... فراهم شده است، برای توقیف روزنامه‌نگاران و نویسندگان و توقیف روزنامه‌ها نیز استفاده شود و هرگز نمی‌اندیشید که نسل‌های بعدی درس خوانندگان حقوق، یا شاغلان کار قضایی، از روزنامه‌نگاران و نویسندگان این کشور به عنوان «مجرمین خطرناک» تعبیر و یا آنان را، در شمار «مجرمین مجنون و مختل‌المشاعر» محسوب کنند و «مخل نظم یا امنیت عمومی» و «داری حالت خطرناک» بدانند که باید از صحنه اجتماع بالضروره طرد شوند.

همچنین، آن وزیر و استاد، که یادش به

خیر باد، هیچ به مغزش خطور نمی‌کرد که زمانی فرا خواهد رسید که با استفاده از مفاد مواد همین قانون، روزنامه، مجله، کتاب و... نیز ترقی معکوس خواهد کرد و در ردیف چاقو، قمه، ساطور، چماق و غیره جای خواهد گرفت و عنوان «آلت ارتکاب جرم» خواهد یافت که به اقتضای شرایط زمان، از طرف دادگاه، دستور داده شود آنها را ضبط کنند و در صورت لزوم «اشیاء ضبط شده را، از دسترس عموم خارج کرده و یا آنها را نابود نمایند!»

با شناختی که از منش و شخصیت آن بزرگوار سراغ دارم، بی‌گمان هستم که او، اگر می‌دانست قانونی که برای ایجاد امنیت اجتماعی و آسایش عمومی آماده کرده است، روزگاری، حربه سرکوب و وسیله قلع و قمع جراید کشورش خواهد گردید، حتماً از بردن قانون اقدامات تأمینی، به مجلس شورای ملی، خودداری می‌کرد و عطای آن قانون را، به لغایش می‌بخشید!

اما دریغ و افسوس که چنین نشد و قانونی که از آن استاد ارجمند به یادگار مانده است و سالیان دراز، عملاً، متروک و مهجور بود، سرانجام یک کاربرد مناسب یافت و به داد کسانی که سایه مطبوعات ملی را، به تیر می‌زدند، رسید و شد آنچه نباید بشود!

### برداشت شخصی از قانون اساسی!

جامعه روشنفکران و اهل قلم و مطالعه این کشور، شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، دریافتند که افرادی زیرک و باهوش و موقع‌شناس، یک شمشیر کهنه، به نام قانون اقدامات تأمینی از زیر خروارهاگرد و غبار زمانه، بیرون کشیده، زنگارش را گرفته، جلایش داده و برای بریدن سر هرچه روزنامه و روزنامه‌نگار است، آماده‌اش کرده‌اند و دیری نگذشت که معلوم گردید این شمشیر کهنه و فرسوده، چه هنرها داشته که دیگران، از آنها بی‌خبر بوده‌اند چنانکه به سرعت برق و باد، تمام روزنامه‌ها و مجلاتی که به راستی «آلت ارتکاب جرم» به حساب می‌آمدند، یکی پس از دیگری، با ضربات مرگبار آن شمشیر بی‌نظیر، به خاک هلاک افتادند و: «حاجی مُرد، شتر خلاص!»

بد نیست خوانندگان این وجیزه، از قانون کارآمد اقدامات تأمینی، شمائی در نظر داشته باشند:

ماده ۱- اقدامات تأمینی عبارتند از

تدابیری که دادگاه، برای جلوگیری از تکرار جرم (جنحه یا جنایت) درباره مجرمین خطرناک، اتخاذ می‌کند.

مجرمین خطرناک، کسانی هستند که سابق و خصوصیات روحی و اخلاقی آنان، و کیفیت ارتکاب و جرم ارتکابی، آنان را، در مظان ارتکاب جرم در آینده، قرار دهد اعم از این‌که قانوناً مسئول باشند یا غیرمسئول.

صدور حکم اقدام تأمینی از طرف دادگاه، وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد.

ماده ۱۳- اشیائی که آلت ارتکاب جرمی بوده، و یا این‌که در نتیجه جرم حاصل شده باشد، در صورتی که وجود آنها موجب تشویش اذهان یا مغل نظم عمومی یا آسایش مردم باشد، برحسب تقاضای دادستان و حکم دادگاه جنحه، دستور ضبط آنها صادر می‌شود ولو آن‌که هیچ‌کس را، نتوان تعقیب یا محکوم نمود.

دادگاه حق دارد دستور دهد که اشیاء ضبط شده را، از دسترس عموم خارج کرده و یا آنها را نابود نمایند.

ماده ۱۵- هر مؤسسه‌ای که وسیله برای ارتکاب جرم گردد، از قبیل مؤسساتی که در آنها، فروش اجناس قاچاق یا مواد مخدره یا سمیات، غیر از آنچه برای احتیاجات طبی یا کشاورزی است، به عمل می‌آید، یا مؤسساتی که موجب تسهیل وسایل برای اعمال منافی عفت هستند، به دستور دادگاه که در ضمن حکم مجازات داده می‌شود، بسته خواهد شد.<sup>(۸)</sup>

ملاحظه فرمودید که این قانون اقدامات تأمینی، از کجا به راه افتاده و از کجا سر درآورده است؟

هرچه هست، در حال حاضر، به برکت وجود این قانون، دست حضرات قضاة، برای به محاق کشاندن مطبوعات (اگر مطبوعاتی باشد) باز است، دیگر چه باکی که نام روزنامه‌نگار یا روزنامه، در کنار نام چه کسانی یا چه اشیا بی قرار می‌گیرد!

اما، آنچه مایه امیدواری و دل خوشی، است سخنان اخیر معاون اول رئیس قوه قضاییه است که شرح آن، در آغاز این مقال، گذشت.

از فحوای کلام معاون اول دستگاه قضاییه برمی‌آید که سرانجام، قضاتی هم پیدا شده‌اند که بین مجرمین مختل‌المشاعر، با روزنامه‌نگاران، فرقی قابل باشند و قمه و ساطور را، از روزنامه و

مجله جدا بدانند دفتر و محل کار روزنامه و مجله را، با اماکن فساد و فروشگاه‌های «اجناس قاچاق یا مواد مخدره یا سمیات»، و لابد همان‌ها هستند که به گردانندگان دستگاه قضاییه فشار آورده‌اند که با اعمال قانون اقدامات تأمینی درباره روزنامه‌نگاران و روزنامه‌ها، بیش از این آبروی دستگاه قضاییه را، بر خاک نریزند و من، بی‌گمانم که بیشترین شمار قضاة باشرف و دانشمند کشور ما، در میان همین گروه جای دارند.

با این حال، صرفنظر از این‌که «هزار وعده خوبان، یکی وفا نکند»، ولی انتظار این می‌رفت که پس از سخنان صریح معاون اول رئیس قوه قضاییه، گنایشی در کار مطبوعات و مطبوعاتیان حاصل شود که تاکنون یعنی با گذشت یک ماه کامل (من این مقاله را به روز ۱۳۷۹/۶/۲۵ می‌نویسم) هنوز، آب هم، از آب تکان نخورده و اثر وضعی سخنان ایشان، به منصفه بروز و ظهور در نیامده است!

سؤالی که پیش می‌آید این است که اگر به گفته معاون اول رئیس قوه قضاییه «توقیف مطبوعات، نظر کلی قوه قضاییه نیست» پس معطلی دستگاه قضاییه برای چاره‌گری نهایی در کار مطبوعات، از چیست؟ و اگر به قول ایشان «... دادگستری استان تهران، در توقیف مطبوعات، به قانونی استناد کرد که مورد اختلاف قضاة است»، فایده و اثر مؤثر این اختلاف قضاة، چیست و آیا گفتن خشک و خالی این‌که بین قضاة، درباره اجرا قانون اقدامات تأمینی نسبت به مطبوعات و نویسندگان، اختلاف هست، بی‌آن‌که کوششی برای رفع این اختلاف بشود، چه باری از دوش اهالی مطبوعات برمی‌دارد و چه خیرهای به دستگاه قضایی کشور می‌رساند؟

از سوی دیگر، معاون اول رئیس قوه قضاییه گفته است «رئیس قوه قضاییه بر رسیدگی سریع و حل مشکل و مشخص شدن وضعیت مطبوعات توقیف موقت شده، تأکید دارد و روند توقیف مطبوعات و روزنامه‌ها را، به مصلحت نمی‌داند» در این صورت، منظور از رسیدگی سریع چیست؟ این است که بگویید «به لحاظ مشکل در جمع کردن هیأت منصفه، محاکمه مطبوعاتی، دوبار در هفته تشکیل می‌شود»؟ آیا دستگاه قضاییه، بر اعضاء هیأت منصفه اشراف و تسلط ندارد؟

آیا دستگاه قضاییه نمی‌تواند برای حضور اعضاء هیأت منصفه و تشکیل سریع و مرتب

دادگاه‌ها، اقدامی بهتر از آنچه تاکنون کرده است، بکند و برای این کار مهم، که با حیثیت اجتماعی کشور ما در داخل و خارج، ربط مستقیم دارد، چاره‌ئی بیندیشد؟

اگر دستگاه قضاییه، روند توقیف مطبوعات را، به مصلحت نمی‌داند، آیا برای جلوگیری از این روند ناخوشایند، راه حلی یافته و آن را اعمال و اجرا کرده است؟ اگر چنین است، آن راه حل را، چرا به آگاهی مردم نمی‌رسانند؟ و اگر چنین نیست، مشکل کجا است؟ قوه قضاییه زورش به قضاة دستگاه نمی‌رسد؟ قضاة از دستگاه اطاعت نمی‌کنند یا...؟

وانگهی، در همین مدت یک ماه که از مصاحبه معاون اول رئیس قوه قضاییه درباره چاره‌گری در کار مطبوعات گذشته، این دستگاه، در جهت تأمین این خواست خودش و عموم مردم کشور، بل انتظار مردم جهان، چه گامی برداشته و به کجا رسیده است؟ اگر هیچ کار تازه‌ئی نکرده‌اند و «کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش»، در این صورت، چه امیدی به حل سریع مشکل مطبوعات می‌توان داشت و چگونه از مطبوعات توقیف موقت شده، رفع توقیف خواهند کرد و انجام این کار مهم و بسیار ضروری، چند وقت طول خواهد کشید؟

اما سخنی هم داریم با قضاة رسیدگی کننده پرونده‌های مطبوعاتی:

ملاک کار این‌گونه قضاة، برای توقیف مطبوعات و مطبوعاتیان، از یک سو، بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی است که در باب وظایف قوه قضاییه می‌گوید: «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین» و از سوی دیگر مواد ۱ و ۱۳ قانون تأمین اجتماعی است، به شرحی که گذشت:

قانون اساسی، حاوی کلیاتی است درباره برنامه‌ریزی کلان دستگاه‌هایی که از آنها نام برده است و وقتی از «اقدام مناسب» برای تصنیف امور قوه قضاییه سخن می‌گوید، منظورش دقیقاً «وضع قوانین و مقررات مناسب» برای این دستگاه است نه این‌که قضاة دستگاه، قانون اساسی را، پیش‌روی خودشان بگذارند و اصول آن را مانند مواد قوانین عادی بالا و پایین و تاویل و تفسیر کنند و سرانجام، با برداشت‌های شخصی از قانون اساسی، هرچه می‌خواهند نتیجه‌گیری و هرچو بخواهند عمل کنند.

همیشه هم این‌گونه بوده است. یعنی دستگاه‌های گوناگون، براساس خط مشی معین

شده از سوی قانون اساسی، برای پیشبرد کارهای خودشان، قوانین و مقرراتی را، تهیه و برای تصویب به مجلس تقدیم می‌کرده‌اند و این کار، نه مرسوم و متعارف بوده است و نه درست است که هرکس، به تناسب و اقتضاء نیازمندی‌های خودش، قانون اساسی را تفسیر کند و ملاک عمل قرار دهد.

از این گذشته، تفسیر قانون اساسی، برابر مفاد همین قانون، برعهده شورای نگهبان قانون اساسی است نه افراد دیگر، اعم از این‌که قاضی باشند یا نه. پس در این صورت، قضاة ما، روی چه معیار و مجوزی دست به تفسیر قانون اساسی زده و با تشخیص خودشان، از آن نتیجه‌گیری کرده و به توقیف مطبوعات و مطبوعاتیان دست یازیده‌اند؟

این، یکی از نقطه‌های حساسی است که توجه قضاة دیگر دستگاه قضاییه را جلب کرده و آنان را، نسبت به نحوه کار قضاة مطبوعاتی، به اعتراض واداشته است و حق هم با آنها است.

نکته جالب‌تر این‌که اگر قضاة اجازه دارند، قانون اساسی را تفسیر کنند، آیا منظور قانون اساسی از «اقدام مناسب» فقط جتیه «سلبی» آن است یعنی توقیف و تهید و تحدید و به طور خلاصه قلع و قمع مطبوعات و مطبوعاتیان؟ و از این قسمت قانون اساسی، هیچ افاده حالت ایجابی، و توجه به مسایل ارفاقی و ارشادی و... نمی‌شود که مورد استفاده قضاة مطبوعات قرار گیرد؟

چگونه است که همه آنها، به یک تفسیر واحد و کلیشه‌ئی رسیده‌اند آن هم در جهت نفی مطلق مطبوعات و بی‌حرمتی کامل به روزنامه‌نگاران و نویسندگان، چنانکه حتی لغات و جملات و عبارات تصمیم‌هاشان نیز، با هم برابر و یکسان است؟

اگر اراده آزاد قضاة، برای تفسیر بنده ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی، به کار افتاده است، آیا نباید یکی از آنها، به نتیجه‌ئی مغایر یا مخالف نتایجی که دیگران گرفته‌اند، برسد؟ اما در مورد قانون اقدامات تأمینی:

این قانون، یک قانون خاص است که برای یک گروه خاص تصویب شده است.

اگر به مفاد تمام مواد قانون توجه شود، همه جا، سخن از اندیشیدن «تدابیر» برای دفع شر «مجرمین خطرناک» است و خصوصیات مجرم خطرناک را هم، علاوه بر این‌که ماده اول قانون تعریف کرده، در سایر مواد نیز به مناسبت‌هایی، اشاراتی به این گروه شده است و مخصوصاً در

ماده ۳ قانون، این‌گونه افراد دسته‌بندی شده‌اند: ماده ۳- اقدامات تأمینی سالب آزادی، به قرار ذیل می‌باشد:

۱- نگاهداری مجرمین مجنون و

مختل‌المشاعر در تیمارستان مجرمین

۲- نگاهداری مجرمین به عادت، در تبعیدگاه

۳- نگاهداری مجرمین بی‌کار و ولگرد در

کارگاه‌های کشاورزی و صنعتی

۴- نگاهداری مجرمین معتاد به استعمال

الکل و مواد مخدره

۵- نگاهداری اطفال، در کانون اصلاح و

تربیت اطفال

اما بند ۱ ماه ۶ قانون، افراد دیگری را نیز به مجرمین خطرناک بالا، افزوده است:

بند ۱- در صورتی که فاعل، شخص ولگرد و یا قواد بوده و یا از راه فحشاء یا تکدی و یا نظایر آن، امرار معاش می‌کرده و ارتکاب جرم، ناشی از این طرز زندگی او باشد.

پس تا اینجا معلوم شد که قانون اقدامات تأمینی، کلاً و مطلقاً، مربوط به دسته خاصی از افراد اجتماع است که اصطلاح «مجرم» در حق آنها، به کار برده شده است یعنی نوعاً تهی‌کار هستند و یا به علت شرایط روحی و روانی ویژه‌ئی که دارند، در هر لحظه‌ئی، ممکن است مرتکب جرم شوند. بنابراین، قانون مورد بحث، موضوعاً، به افراد دیگری، جز این‌گونه کسان، تسری و توجه ندارد و نباید داشته باشد.

از سوی دیگر، وقتی که در ماده ۱۳ از «اشیائی که آلت ارتکاب جرمی بوده و یا در نتیجه جرم حاصل شده باشد...» و آنجا که در ماده ۱۵ از «هر مؤسسه‌ای که وسیله برای ارتکاب جرم گردد...» نام برده شده، منظور اشیاء و مؤسسات و جاهایی است که باز هم، مربوط به کار و حرفه مجرمین یاد شده باشد چنانکه در همین ماده ۱۵ بلافاصله اضافه شده است «از قبیل مؤسساتی که در آنها، فروش اجناس قاچاق و یا مواد مخدر، یا سمیات... به عمل می‌آید یا مؤسساتی که موجب تسهیل و وسایل برای اعمال منافی عفت هستند...»

اکنون این سؤال مهم پیش می‌آید که آیا از نظر قضاة مطبوعات که قانون اساسی و قانون اقدامات تأمینی را «تفسیر به رأی» خودشان کرده‌اند، صنف شریف و زحمتکش اهل قلم، در شمار کدام یک از عناوین «مجرمین خطرناک» به حساب آمده است و مؤسسات مطبوعاتی، که در آنها فقط کار مطبوعاتی صورت می‌گیرد، در

ردیف کدام یک از مصادیق ماده ۱۵ قانون اقدامات تأمینی قرار می‌گیرند و روزنامه یا مجله، از قبیل کدام یک از «اشیایی که آلت جرمی بوده...» منظور شده است که بی‌پروا و تأمل، با یک برداشت ساده و سطحی از قانون اساسی و قانون اقدامات تأمینی، مطبوعاتیان و مؤسسات مطبوعاتی را ریسه کرده و به سرنوشتی که همگان از آن آگاهند، دچار ساخته‌اند؟

سخن دیگر این‌که ماده ۱ قانون اقدامات تأمینی می‌گوید «... صدور حکم اقدام تأمینی، از طرف دادگاه، وقتی جایز است که کسی مرتکب جرم گردیده باشد» و ما می‌دانیم که «ارتکاب جرم» از سوی کسی، وقتی متحقق و مسلم می‌شود که او، در دادگاه، به اتکاء دلایل و براهین قانونی، محکوم شده باشد. شاهد مثال، مفاد ماده ۱۵ قانون است که درباره بسته شدن مؤسسات وسیله ارتکاب جرم، می‌گوید: «... به دستور دادگاه، که در ضمن حکم مجازات داده می‌شود، بسته خواهد شد.»

نتیجه بحث این‌که، دادگاه، پیش از آن‌که روزنامه‌نگار متهم، در دادگاه محکوم شود، به اتکاء و استناد قانون اقدامات تأمینی، نمی‌تواند دستور توقیف روزنامه او را صادر کند.

از سوی دیگر، ظاهر یکی از دستاویزهای قضاة مسئول پرونده‌های مطبوعاتی، برای بستن روزنامه‌ها «بیم تکرار جرم» گردانندگان روزنامه است یعنی آن‌هایی ترسند یا می‌ترسیده‌اند که اگر روزنامه‌ئی که یکی از اعضاء گرداننده آن متهم شده است، به قرار سابق انتشار بیابد، افراد دیگری هم در مظان اتهام قرار گیرند.

ایمن تعلق قضاة، درباره «مجرمین خطرناک»، به معنی اخص کلمه، شاید درست باشد زیرا که قرائن قوی، درباره این‌گونه کسان هست که هر آن، دست به ارتکاب جرمی بزنند مانند دیوانه که شاعر به کارهای خودش نیست و یا مجرم به عادت، که معمولاً به سوی ارتکاب کاری که به آن معتاد است، کشیده می‌شود اما چنین تصویری درباره روزنامه‌نگاران و توقیف روزنامه‌ها به عنوان وسایل ارتکاب جرم، واقعاً قیاس مع الفارق و اهانت بار و از مصادیق آشکاری «قصاص قبل از جنایت» است!

به علاوه، به کدام دلیل خرسندکننده می‌توان پیش‌بینی کرد و گفت اشخاص عادی، همواره در صدد ارتکاب جرم هستند و بر مقامات قانونی فرض است که از اعمال مجرمانه احتمالی آنها، پیش‌پیش جلوگیری کنند؟ اگر بنا را بر این بگذاریم که تمام اشخاصی

که پیرامون ما به سر می‌برند، همواره مترصد ارتکاب جرم هستند و باید تماماً و دائماً مورد مراقبت و مواظبت قرار گیرند، در این صورت، دیگر اصل براءت معنی و مفهومی نخواهد داشت چون اصل مجرمیت جای آن را خواهد گرفت.

شایان توجه و تذکر است که «تکرار جرم» همواره مستلزم صدور حکم دادگاه است یعنی تا هنگامی که کسی، قبلاً برابر حکم دادگاه، محکوم نشده است، عنوان تکرار جرم درباره او مصداق پیدا نمی‌کند بنابراین تکرار جرم، نیازمند اثبات جرم قبلی است.

به سخن دیگر، تعلق تکرار جرم درباره روزنامه‌نگاران و توقیف روزنامه‌های آنها به این دستاویز، وجهتی ندارد.

این‌گونه تصورات و برداشتهای وهم‌آلود، نه تنها از نظر اخلاقی ناپسند و مردود است، از دیدگاه دینی هم، شدیداً منع و نهی شده است چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

«یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یفتب بعضکم بعضاً...» (۹)

(= ای مؤمنان از گمان کردن، بسیار بپرهیزید. همانا، برخی از گمان‌ها، گناه‌آلود است و برخی از شما، پی‌جویی (اسرار دیگران) را نکنند و پشت سر آنان، سخن نگویند...)

در اینجا، یک نکته هست که شایان ذکر است: بر سر در مجتمع قضایی محل استقرار قضاة مطبوعات نوشته شده است: «مجتمع قضایی جرائم کارکنان دولت»، یعنی این مجتمع قضایی (هرچند وجهه قانونی ندارد و یادگار تخلفات قانونی مدیریت قبلی دستگاه قضاییه است)، فعلاً جانشین «دیوان کیفر کارکنان دولت» شده است که در گذشته جزو تشکیلات قضایی ما بود و سال‌ها پیش حذف شد اگر به فرض، بپذیریم که تشکیلاتی به نام «مجتمع قضایی جرائم کارکنان دولت»، از نظر قانونی، وجود و رسمیت دارد، در این صورت بحث «صلاحیت» پیش می‌آید به این معنی که دادگاه‌های مستقر در این مجتمع قضایی، فقط برای رسیدگی به جرائم کارکنان دولت صلاحیت دارند ولی در مورد رسیدگی به جرائم سایر مردم، صلاحیت ندارند و رسیدگی به چنین اموری، در صلاحیت «دادگاه عمومی» است.

اگر گفته شود که چون دادگاه‌های مستقر در مجتمع قضایی جرائم کارکنان دولت نیز «دادگاه عمومی» به شمار می‌آید و قضاة این دادگاه‌ها،

دارای «صلاحیت عام» برای رسیدگی به هرگونه پرونده‌ئی هستند، در این صورت لازم می‌آید که اولاً عنوان اختصاصی «جرائم کارکنان دولت» از تابلو مجتمع برداشته شود ثانیاً پرونده‌های جرائم مطبوعاتی، به سایر شعب دادگاه‌های عمومی هم، ارجاع گردد پس چرا چنین نشده و همه پرونده‌ها در مجتمع قضایی جرائم کارکنان دولت، قل انبار گردیده و سرنوشت آنها به دست فقط چند نفر قاضی سپرده شده است که به علت کثرت مشغله، هیچ فرصتی برای رسیدگی به پرونده‌ها ندارند و اموری که به آنها راجع است، مدت‌های مدید، دستخوش معطلی و باعث سرگردانی اصحاب پرونده‌ها می‌شود؟

از این مهم‌تر، با قبول این‌که دادگاه‌های مجتمع قضایی مذکور، مخصوص رسیدگی به جرائم کارکنان دولت است، مگر روزنامه‌نگاران، کارمند دولت به شمار می‌آیند که پرونده‌هایشان به قضاة مخصوص جرائم کارکنان دولت سپرده شده است؟

سخن پایانی آن‌که: جا دارد دستگاه قضاییه کشور، هرچه زودتر و از هر راه ممکن، درباره این مخالطه عجیب و غریب و همه‌جانبه که بر سراسر دستگاه جریان دارد، چاره‌ئی بیندیشد و از هرج و مرجی که بر اثر تفسیرهای خودسرانه از قانون اساسی و قوانین عادی کشور، پدید آمده و چهره قضاة و گردانندگان این دستگاه را، کدر و غبارآلود گردانیده است جلوگیری کند که اگر جز این باشد، دیری نخواهد پایید که سنگ روی سنگ بند نخواهد شد و هیچ حریمی، محترم نخواهد ماند و کار تفسیر و تأویل قوانین به دیگران و در سایر دستگاه‌ها هم، سرایت خواهد کرد و آن وقت: دیگران هم بکنند، آنچه مسیحا می‌کرد...

خوب است گفته‌های نغز شهید آیت‌الله مرتضی مطهری را، که در آغاز این مقاله آمده است، یکبار دیگر و با دقت بیشتر، بخوانیم...

- ۱- آیت‌الله مرتضی مطهری
- ۲- روزنامه حیات نو شماره ۶۱ سه‌شنبه ۱۳۷۹/۵/۲۵
- ۳- حکیم عمر خیام نیشابوری
- ۴- قرآن سوره ۴۴ آیات ۲۵ تا ۲۹
- ۵- حکیم عمر خیام نیشابوری
- ۶- قرآن سوره ۶۸ آیه ۲
- ۷- عبدالواسع جبلی
- ۸- قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۳۳۹/۲/۱۲
- ۹- قرآن سوره ۴۹ آیه ۱۳